

## هویت‌های قومی از کجا بر می‌خیزند؟: مروری بر نظریه‌های اصلی

دکتر کاووس سیدامامی  
دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)

### چکیده:

در جهان امروز، با عمومیت یافتن دولت‌های ملی و تلاش‌های مستمر برای ایجاد یکپارچگی فرهنگی درون کشورها، احساسات قدرتمند قومی همچنان در اغلب کشورهای جهان دیده می‌شود و از منابع مهم بروز شکاف‌های اجتماعی در کشورهای دارای تکثر قومی محسوب می‌شود. نه مدرنیزاسیون توانسته تفاوت‌های قومی و منطقه‌ای را در درون کشورها از میان برد و نه جهانی شدن به تضعیف هویت‌های قومی انجامیده است. در مطالعاتی که درباره زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و رشد هویت‌های قومی صورت می‌گیرد سه دیدگاه بیش از همه به چشم می‌خورد: دیرینه‌گرایی، ابزارگرایی، و برساخته‌گرایی. در این مقاله سه دیدگاه مذکور معرفی و برخی مدعیات آنها نقد می‌شود. هر سه دیدگاه به سهم خود از توانایی‌های تبیینی زیادی برخوردارند، اما به زعم نویسنده، دیدگاه برساخته‌گرا در جهان امروز کارایی ویژه دارد. بر اساس این دیدگاه، هویت‌های قومی در جریان فرایندی از تبادل معنا میان اعضای گروه قومی و غیریت‌سازی با برون‌گروه‌ها اهمیت می‌یابد و تشدید می‌شود، و در مواقع دیگر چه بسا تحت‌الشعاع هویت‌های دیگر قرار گیرد و اهمیت آن برای اعضای گروه کاهش یابد.

**کلید واژه:** قومیت‌ها، هویت، دیرینه‌گرایی، ابزارگرایی، برساخته‌گرایی.

در جهان کمتر کشوری را سراغ داریم که از یک قوم واحد تشکیل شده باشد. کشورهای ملی امروز یا از ابتدا از ترکیب چند "گروه قومی" ساخته شده‌اند یا در اثر مهاجرت اعضای گروه‌های قومی به آنها ترکیب چند قومی یافته‌اند. از میان حدوداً ۲۰۰ کشور جهان شاید ۱۲ کشور باشد که بتواند مدعی نوعی یکپارچگی یا خلوص قومی باشد (۱) در قرن نوزدهم و در تب و تاب بر ساختن کشورهای ملی تجربه‌ی وحدت زبانی و ایجاد یک هویت ملی یکپارچه، در شماری از کشورهای اروپایی فرایند برنامه‌ریزی شده‌ای از خلق و ساخته شدن ملت‌های یکپارچه طی شد و تحت شرایط آن روزگار و به کمک شناسه‌هایی چون زبان و تصویری از یک تبار مشترک، "ملت سازی‌های" موفق یا نیمه موفق تحت عنوان ملت فرانسه، ملت آلمان، یا ملت ایتالیا صورت گرفت. راهبرد اصلی در پروژه‌های ملت سازی در آن دوران جذب و همسان‌سازی همه‌ی گروه‌های زبانی یا قومی در یک هویت مشترک ملی بود که اساساً بر پایه‌ی یک زبان ملی مشترک شکل می‌گرفت. در این راهبرد تلاش اصلی صرف زدودن همه‌ی تفاوت‌های قومی، محلی و گویشی از طریق ایجاد یک نظام آموزشی فراگیر و برنامه‌ریزی شده، و گسترش مطبوعات در قالب یک زبان مشترک بود (۲) ملت‌هایی از این دست، به قول بندیکت اندرسون به عنوان "اجتماعاتی تصویری" در اذهان شهروندان شکل گرفت و ساخته شد. پروژه‌ی ملت سازی از طریق همسان‌سازی در نهایت انحلال مرزهای قومی و از میان بردن هر گونه وجه ممیزه‌ی فرهنگی را که ممکن بود سبب شکاف سیاسی میان آحاد ملت شود در سر داشت. پروژه‌های همسان‌سازی در طیفی از کشورها با موفقیت تحقق یافتند و در شمار به مراتب بیشتری از کشورها تصویری از موفقیت را ایجاد کردند. بدون آن که مشکلات ناشی از تفاوت‌های فرهنگی منطقه‌ای به کلی از میان بروند. کما اینکه چنین مشکلاتی هم اکنون حتی در قلب اروپا نیز، که قدیمی‌ترین تجربه را در زمینه‌ی همسان‌سازی دارد، بروز کرده‌اند. (۳)

فرایندهایی که در علوم اجتماعی امروز تحت عنوان جهانی شدن از آن یاد می‌شود نیز، علاوه و افزون بر تاثیرات همسان‌ساز فرهنگی و هویتی به گونه‌ای ناسازه‌وار، زمینه‌ها و شرایط جدیدی را برای بازسازی‌های هویتی جدید بر پایه‌ی تفاوت‌های قومی و انواع خودآگاهی‌های قومی فراهم کرده است. وجود انواع رسانه‌های جهانی برای ارتباط‌گیری

و انتقال پیام، به خصوص شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و اینترنت، امکانات جدیدی را برای معرفی و بازتعریف انواع نمادها و شناسه‌های قومی و تصور و تخیل اجتماعات قومی در درون و برون مرزهای ملی پدید آورده است. به علاوه، مبانی حقوقی گوناگون مشتق از قوانین بین‌المللی و از جمله از اعلامیه‌ی حقوق بشر حق همه‌ی گروه‌ها، از جمله گروه‌های قومی، بر حفظ زبان و فرهنگ را تصریح و موانع جدی در راه اقدامات اقتدار گرایانه‌ی همسان‌سازی ایجاد کرده‌اند. با این اوصاف، پروژه‌های ملت‌سازی از طریق همسان‌سازی زبانی و فرهنگی به سبک قرن نوزدهم اروپا کارآیی و در مواردی حتی امکان تحقق خود را از دست داده‌اند، و سیاستمداران و متخصصان علوم اجتماعی دست‌اندرکار راهبردهای جدیدتر و کارآمدتر بوده‌اند.

در جهان امروز بخش مهمی از ستیزه‌ها در سطح جهان را ستیزه‌های قومی تشکیل می‌دهند. در درون شمار روزافزون از کشورها نوع روابط قومی منشاء بروز مشکلات اجتماعی گوناگون و در اشکال حادث‌تر درگیری‌های قومی بوده است. جامعه‌شناسان و متخصصان علوم سیاسی با توجه به اهمیت شکاف‌های قومی از گذشته و مهمتر شدن آن در شرایط کنونی جهان به این موضوع توجه جدی داشته و پژوهش‌های متعددی را به طور مداوم در این زمینه انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها در تعامل با سنت‌های نظری رشته‌های مذکور زمینه‌ساز شکل‌گیری انواع نظریه‌ها و رویکردهای نظری به مسائل قومی بوده است. بدون آن که قصد ورود به مجموعه‌ی دیدگاه‌ها درباره‌ی روابط قومی را داشته باشیم، به منظور فهم بهتر مبانی نظری تحقیق حاضر، خلاصه‌ای از اصلی‌ترین رویکردهای موجود درباره‌ی قومیت‌ها و روابط قومی را توضیح می‌دهیم و سپس جنبه‌هایی از دیدگاه‌های مذکور را روشن می‌کنیم.

در مباحث مربوط به شکل‌گیری هویت‌های ملی و قومی (در حلدی که مورد علاقه‌ی دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان سیاسی است) سه رویکرد اصلی را می‌توان از یک دیگر بازشناخت: ۱- رویکرد دیرینه‌گرا، ۲- رویکرد ابزارگرا و ۳- رویکرد برساخته‌گرا. البته باید در نظر داشت که در هر سه رویکرد قرائت‌ها و بازسازی‌های جدیدتر، حتی به صورت تلفیقی میان برخی از رویکردهای سه‌گانه‌ی مذکور، و نیز دیدگاه‌های مستقلی که در جوهی با یک یا چند رویکرد مذکور اشتراکات نظری دارند مشاهده می‌شود.

### دیرینه‌گرایی (primordialism)

در این رویکرد هویت قومی اساساً گونه‌ای همانند سازی با گروه است که به تعلق خاطر به خانواده شباهت دارد. حس تعلق قومی به طور طبیعی پس از متولد شدن فرد در یک گروه قومی پدید می‌آید. از این رو، هویت قومی هویتی "دیرین" تلقی می‌شود که به اعتبار تولد در یک قوم در فرد شکل می‌گیرد. نکته‌ی مهم در این برداشت از هویت قومی تاکید بر پیوندهای خونی یا خویشاوندی است. طبیعی و مادرزادی بودن هویت قومی در این رویکرد به قدری مورد تاکید است که هویت قومی شخص در اصل در زمان تولد تثبیت می‌شود و دگرگونی پذیر نیست. دیرینه‌گرایان حس تعلق به یک گروه قومی را ریشه‌دار در تاریخ می‌دانند زیرا پیوندهای خانوادگی یا تبار اعضای گروه است که چنین حسی را در آنها پدیدار ساخته است. قومیت هر فرد بر پایه قومیت پدر و مادرش تعیین می‌شود؛ از این رو باید آن را مثل جنسیت یا سن یک صفت انتسابی دانست. البته در این زمینه دیرینه‌گرایان اختلاف نظرهایی نیز دارند. به طور نمونه در مقابل کسانی که کاملاً بر تغییر ناپذیری هویت قومی اصرار دارند، برخی دیرینه‌گرایان منعطف تر امکان تغییر در هویت‌های قومی افراد را تحت شرایط خاصی منتفی نمی‌دانند. به طور مثال، فرد در سنین کودکی می‌تواند به لحاظ زبانی و فرهنگی کاملاً در یک فرهنگ قومی دیگر سازگاری یابد و هویت قومی جدیدی به دست آورد. اما انعطاف پذیرترین دیرینه‌گرایان همچنان مدعی‌اند که فرصت‌های واقع بینانه برای این که فرد بتواند هویت قومی خود را تغییر دهد بسیار اندک است. بنابر این باور به انتسابی بودن هویت قومی مهمترین عامل است که دیرینه‌گرایان را از سایر نظریه پردازان قومیت و ناسیونالیسم تفکیک می‌کند (۴).

دیرینه‌گرایان در مورد منشاء احساس تعلق قدرتمندی که فرد نسبت به گروه قومی خود دارد دیدگاه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند. برخی بر ریشه‌های زیست شناختی، برخی بر تاریخ مشترک و برخی بر فرهنگ مشترک اعضای گروه تاکید می‌ورزند. در تبیین‌های زیست شناختی ادعا می‌شود که وجود قوم مداری تقریباً در همه‌ی اقوام در طول تاریخ قاعدتاً معرف نوعی خصلت زیست شناختی در انسان است. ترجیح خویشاوندان بر دیگران فرصت‌های گروه خویشاوند را برای بقا بیشتر می‌کند. قدرت این گروه‌های خانوادگی یا به زبان بیولوژیکی، "شایستگی"، گروه نسبت به گروه‌هایی که پیوندهای خویشاوند قومی ندارند سبب می‌شود که گروه‌های

خویشاوند در فرایند انتخاب طبیعی احتمال بیشتری برای بقا داشته باشند. از آنجا که گروه‌های خویشاوندی به تدریج به گروه‌های قومی تکامل یافته‌اند، لذا مبنایی زیست‌شناختی برای وجود و عمومیت قوم‌مداری در میان همه‌ی اقوام وجود دارد.

همه‌ی دیرینه‌گرایان تبیین‌های زیست‌شناختی را نمی‌پذیرند. دیرینه‌گرایان فرهنگی قوم‌مداری یا ترجیح هم‌جنسان بر دیگران را نه ناشی از انگیزه‌های عمیق بیولوژیکی، بلکه امری آموخته شده در جریان جامعه‌پذیری دوران کودکی می‌دانند. مثلاً در دیرینه‌گرایی فرهنگی کلیفورد گیرتز به جای آن که بر صفات زیست‌شناختی تأکید شود، نتایج عضویت در یک گروه خاص با همه‌ی ویژگی‌ها و کردارهای فرهنگی آن، مثل زبان، مذهب و آداب و رسوم، برجستگی می‌یابد.

فرد با اعضای گروه خویشاوند خود، با همسایگانش، با هم‌کیشانش پیوندی فی‌نفسه می‌یابد؛ نه به دلیل علاقه‌ی شخصی، ضرورت عملی، منافع مشترک یا تعهدات، بلکه دست‌کم تا حدود زیادی به شکرانه‌ی نوعی اهمیت بنیادینی که برای خود پیوند مذکور قائل است. (۵)

برخی از دیرینه‌گرایان فرهنگی زبان را در میان همه‌ی صفات فرهنگی عاملی ویژه در ایجاد احساس تعلق قومی می‌یابند. به باور آنان، هویت قومی اساساً بر پایه‌ی زبان به عنوان اصلی‌ترین شناسه‌ی منشاء قومی شکل می‌گیرد. قومی را نمی‌توان یافت که فاقد زبانی مشترک باشد، در حالی که اشتراک در سایر صفات فرهنگی مثل مذهب یا آداب و رسوم الزاماً در همه جا وجود ندارد. از طرفی نیز تمرکز جغرافیایی افراد هم‌زبان معمولاً بیشتر از تمرکز افراد هم‌کیش یا هم‌نژاد در یک سرزمین است. بنابر این زبان در احساس تعلق دیرینی که میان اعضای یک قوم وجود دارد به طور ویژه ایفای نقش می‌کند.

دردیرینه‌گرایی تاریخی یا، به قول جویرمن، دیرینه‌گرایی "نرم" پیوندهای دیرین میان اعضای یک گروه قومی بیش از آن که ناشی از علائق خونی یا میراث فرهنگی باشند، از تاریخ مشترک و افسانه‌ی سرزمین مادری مشترک در طول تاریخ نشأت می‌گیرند. این استدلال در اصل به این معناست که عناصر معرف هویت قومی زیست‌شناختی نیستند بلکه روان‌شناختی و عاطفی‌اند (۶) از مشهورترین دیرینه‌گرایان تاریخی یا نرم می‌توان از دیوید میلر، آنتونی اسمیت و واکر کانر (۷) نام برد. دیوید میلر یکی از ابعاد اصلی وجود یک قوم یا ملت را هویتی می‌داند

که "تداوم تاریخی را تجسم می‌بخشد" ولو این که برخی خاطرات گذشته در غبار زبان گم شده باشد (۸). در برداشت اسمیت از اجتماعات قومی و ملت‌ها نیز وجود خاطرات، اسطوره‌ها، و تاریخ مشترک شرط وجود هویت‌های ملی یا قومی محسوب می‌شوند (۹). مهمترین رکن تعریف یک ملت و نیز یک قوم در برداشت واکر کانر وجود "اسطوره‌ای از اجداد مشترک" نزد آنان است که در طول تاریخ شکل گرفته است (۱۰).

نوعی دیرینه‌گرایی تاریخی در هانتینگتون نیز دیده می‌شود زیرا به اعتقاد او دلبستگی عاطفی افراد با قومیت خویش که در طول زمان شکل گرفته به قدری قدرتمند است که با کمترین تحریک سیاسی موجب سازمان دهی آنان بر محور موضوعات قومی و در تقابل با سایر گروه‌ها می‌شود. تعلق دیرینی به گروه خودی در نوشته‌های متاخر هانتینگتون متوجه گروه‌بندی‌های بزرگتری به نام تمدن می‌شود که قرابت کمتری با گروه قومی به عنوان یک گروه نسبتاً محدود با مشترکات تاریخی و فرهنگی متعدد دارد و لذا، همان گونه که منتقدان گوناگون اظهار داشته‌اند، تحلیل‌های او بر پایه‌ی مقوله‌ی مبهمی چون تمدن را دچار مشکلات عدیده می‌کند.

در جمع‌بندی از دیدگاه دیرینه‌گرا باید گفت که در این دیدگاه احساس تعلق قدرتمندی که به گروه قومی وجود دارد از پیش در ذهن اعضای گروه شکل گرفته است. باور به تبار مشترک، زبان، فرهنگ، مذهب، و حتی شناسه‌های فیزیکی مربوط به نژاد به عنوان اصول تنظیم‌کننده‌ی گروه‌بندی فرد در کنار تجارب تاریخی و اجتماعی گروه در نظر گرفته می‌شوند. بنابر این برای اعضای یک گروه قومی کاملاً طبیعی است که بر پایه‌ی خصوصیات مادرزادی و از پیش موجود گروه خود احساس قوی تعلق به گروه قومی خویش در شکل ملی‌گرایی قومی داشته باشند.

دیدگاه دیرینه‌گرا را از جهات مختلف می‌توان نقد کرد:

۱. اغلب دیرینه‌گرایان از اتخاذ رویکرد زیست‌شناختی احتراز و دیدگاهی فرهنگی یا زبان‌شناختی اتخاذ می‌کنند. این امر سبب تضعیف استدلال آنان می‌شود، زیرا هم زبان و هم سنت‌های فرهنگی را می‌توان آموخت.

۲. دیرینه بودن ماهیت قومیت جای بحث دارد، زیرا بر این مفروض استوار است که اساساً

غیرقابل تغییر است. حال آن که برخی مردم در یک فرهنگ متولد می‌شوند و به نقطه‌ی دیگری می‌روند و در قومیت میزبان خود کاملاً جذب می‌شوند. مثال زنده‌ی آن نیکولای سارکوزی رییس جمهور جدید فرانسه است که بر پایه‌ی یک پلاتفرم به شدت ناسیونالیستی و عشق به فرانسه و فرهنگ فرانسوی و مقابله با مهاجرت خارجیان آرای فرانسویان را به خود جلب کرد، در حالی که خود تبار معجاری دارد و به فرانسه مهاجرت کرده است.

۳. مشاهدات میدانی وجود هویت‌های قومی چندگانه را به کرات نشان داده‌اند. مثل مواقعی که فرد خود را همزمان ترک و ایرانی می‌داند، یا کاتالان و اسپانیایی.

۴. هرگونه ادعایی درباره‌ی عاطفه‌گرایی پافشاری بر دیرین بودن هویت‌ها را خدشه‌دار می‌کند. احساسات و عواطف ما در فرایند شکل‌گیری علایق و پیوندهای ناشی از تجربه‌های دوران کودکی و هویت‌یابی سال‌های نوجوانی پدید می‌آیند. عواطف در قالب هرگونه پیوند اجتماعی می‌تواند پدید آید و صرفاً متوجه اقوام یا خویشاوندان نیست. (۱۱)

در هر حال، شاید دست کم بتوان این استدلال دیرینه‌گرا را پذیرفت که قومیت را نمی‌توان از هیچ ساخت و حتماً باید زمینه‌هایی در طول نسل‌ها به صورت تجارب مشترک میان افراد وجود داشته باشد که بر پایه‌ی آن بتوان هویتی قومی بنا ساخت.

#### ابزار گرایی (instrumentalism)

رویکرد ابزارگرا در میان طیفی متشکل از نظریه پردازان نخبه‌گرا در یک سو و تئوریسین‌های انتخاب عاقلانه از سوی دیگر دیده می‌شود. قومیت از نظر این صاحب نظران ذخیره گاهی اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی محسوب می‌شود که در موقع مقتضی می‌توان از آن برای بسیج احساسات گروهی عناصری را بیرون کشید و مورد استفاده قرار داد. طرح گسترده‌ی مسائل قومی و پررنگ شدن هویت‌های قومی معمولاً در زمانی صورت می‌گیرد که نخبگان قومی برای پیشبرد برخی خواسته‌های سیاسی بخواهند از این منبع استفاده کنند. بنابراین، قومیت اساساً ابزاری است برای بسیج اجتماعی و سیاسی اعضای گروهی خاصی در جهت تامین خواسته‌های سیاسی مشخص. در رویکرد ابزارگرا تاکید بر اهدافی است که از سوی گروه‌های قومی یا بهتر است بگوییم از سوی رهبران و نخبگان آنها دنبال می‌شود، و موضوع پیدایش گروه‌های قومی یا منشاء آنها در کانون توجه قرار ندارد. در نتیجه، هویت قومی صفتی نیست که فرد از آغاز

تولد کسب کرده باشد و در طول زمان یکسان باقی بماند. در برخی مواقع، بنابه ضرورت‌های سیاسی و ابزاری، قومیت اهمیت می‌یابد و در مواقع دیگر ممکن است اصلاً تأکیدی بر آن وجود نداشته باشد.

قومیت را می‌توان به طبقه تشبیه کرد. طبقات اجتماعی به طور عینی وجود دارند و تا هنگامی که اعضای یک طبقه بر محور منافع مشترک و برای پیشبرد هدف خاصی سازمان نیافته‌اند، اهمیت آن در زندگی اجتماعی و سیاسی چندان مشهود نیست. اما در شرایطی که تشکل‌یابی بر پایه‌ی طبقه‌ی اجتماعی بتواند ابزاری برای پیشبرد یک هدف خاص باشد - مثلاً گرفتن سهم بیشتری از منابع اجتماعی از طبقات فرادست - در آن صورت هویت طبقاتی اهمیت می‌یابد و فعالان طبقه می‌کوشند بر پایه‌ی شکافی که میان طبقات اجتماعی موجود است اعضای طبقه را سازماندهی کنند. تقریباً در همه‌ی کشورهایی که انتخابات برگزار می‌شود، احزاب سیاسی و نامزدهای انتخاباتی به فراخور شرایط از تفاوت‌های طبقاتی و قومی استفاده می‌کنند و می‌کوشند با برجسته کردن تفاوت‌ها آراء طبقه یا یک گروه قومی خاص را به خود جلب کنند.

قومیت از دید ابزار گرایان یک گروه‌بندی خنثی و بی‌حاصل از نظر سیاسی نیست و از آن در مبارزه‌ی قدرت و در تلاشی که گروه‌ها برای پیشبرد منافع خود به عمل می‌آورند استفاده می‌شود. در این دیدگاه منافع فردی یا گروهی همواره یکی از انگیزه‌های مهم در برانگیختن احساسات قومی یا همانندسازی با هویت قومی محسوب می‌شود. رهبران قومی با برجسته کردن تفاوت‌های قومی و محرومیت‌های ناشی از سلطه یا رقابت گروه یا گروه‌های دیگر، به احساسات قومی دامن می‌زنند و تلاش می‌کنند با بهره‌برداری از نیروی اجتماعی حاصله به اهداف سیاسی خود برسند. توده‌ها نیز از طریق همانندسازی با گروه قومی خویش در قدرت جمعی گروه و منفعی که امیدوارند در جریان مبارزه نصیبشان گردد سهیم می‌شوند. البته در این میان رهبران گروه معمولاً در موقعیت بهتری قرار دارند که منافع خود را تعریف و پیگیری کنند. بنابر این، عجیب نیست که در دیدگاه ابزارگرا تأکید زیادی بر رهبری گروه‌های قومی و نقش آنان در بسیج و سازمان‌دهی هویت‌های قومی مبذول می‌شود. قومیت همواره محمل بسیار خوبی برای بسیج سیاسی مردم و پیشبرد اهداف سیاسی خاص، برای گروه یا نخبگان یا هر دو، به شمار می‌آید. برای اغلب مردم قومیت به عنوان یک گروه خودی که به هر حال انواع تفاوت‌های



فرهنگی و زبانی با گروه‌های دیگر دارد به سهولت قابل فهم و تشخیص است، و می‌تواند ابزاری بر قدرت در برانگیختن مردم به عمل سیاسی باشد (۱۲).

در دیدگاه ابزارگرا به استفاده‌ی ابزاری از برجسب‌های قومی برای اعمال سلطه بر دیگران نیز اشاره می‌شود. گاه هویتی قومی به یک گروه نسبت داده می‌شود که اعضای آن الزاماً در انتخاب آن نقشی نداشته‌اند. ارائه‌ی تعریفی خاص از گروهی دیگر یا اطلاق هویتی خاص به آنها غالباً یک راهبرد سیاسی است که از سوی گروه‌های قدرتمندتر نسبت به یک گروه زیر دست صورت می‌گیرد. معمولاً گروهی که به عنوان "دیگری" تعریف می‌شود به صفات ناپسندی متصف می‌شود. دولت‌ها برای پیشبرد برخی از اهداف سیاسی خود گاه هویتی را برای برخی گروه‌های قومی در سرزمینشان تعریف می‌کنند تا آنها را سرکوب کنند یا باقی شهروندان را در تقابل با اعضای گروه مذکور تحریک و بسیج نمایند. چنین استفاده‌ی ابزاری‌ای را در آلمان نازی در مورد یهودیان و چند سال پیش در رواندا از طرف دولت عمدتاً هوتو علیه توتسی‌ها شاهد بودیم. البته نباید فراموش کرد که در دوران مدرن همه دولت‌ها از ناسیونالیسم استفاده‌ی ابزاری به عمل آورده‌اند و آن را به مثابه‌ی وسیله‌ای برای ایجاد یک هویت سیاسی مشترک در میان شهروندان خود و ایجاد وحدت ملی به کار برده‌اند. در واقع استفاده از ابزار ملی‌گرایی یکی از پیش شرط‌های گسترش مشروعیت دولت و بقای آن بوده است.

رویکردهای ابزارگرا و برساخته‌گرا قومیت را محصول شرایط و تصمیم‌گیری‌های افراد می‌دانند. در حالی که در ابزارگرایی نظر پژوهشگر معطوف به تحلیل شیوه‌هایی می‌شود که طی آن قومیت توسط نخبگان به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی یا بسیج یک گروه اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، در برساخته‌گرایی اجتماعی تلاش پژوهشگر وقف چگونگی پدید آمدن و ناپدید شدن گروه‌ها و جنبش‌های قومی می‌شود. اما در هر صورت دو رویکرد مذکور شباهت‌هایی دارند و هر دو در ادعای دیرینه بودن هویت‌های قومی تشکیک می‌کنند. در برخی تحلیل‌ها این دو رویکرد در هم ادغام می‌شوند و تمایزهای دقیق نظری میان آنها کنار گذاشته می‌شود. این امر و نیز تأکید هر دو رویکرد بر "جدید" بودن هویت‌های ملی سبب شده است که گاه در ادبیات نظری مربوط به قومیت‌ها این دو رویکرد به عنوان یک دیدگاه واحد یعنی "مدرن‌گرایی" معرفی شوند (۱۳).

پیروان رویکرد ابزارگرا به قومیت را می‌توان در دو اردوگاه قرارداد: ۱- عده‌ای همانندسازی با قومیت را صرفاً تجلی ستیزهای اساسی تر سیاسی یا اقتصادی در نظر می‌گیرند؛ ۲- گروهی دیگر قومیت را نوعی هویت غیربنیادی در میان اعضای گروه می‌دانند که توسط نخبگانی که دستور کار سیاسی یا شخصی دارند برانگیخته می‌شود. هر گونه استفاده‌ی دولت از ملی‌گرایی در دسته‌ی دوم قرار می‌گیرد. در هر حال، موضوع هویت قومی در رویکرد ابزارگرا به طور کامل توضیح داده نمی‌شود. به طور مثال، ابزارگرایان از توضیح وجود دلبستگی‌های گسترده‌ی قومی در مواردی که اهداف وسیع تر سیاسی در میان نخبگان قومی یا در میان خود اعضای گروه مشاهده نمی‌شود در می‌مانند. آنها همچنین توضیح قابل قبولی برای این مطلب ارائه نمی‌دهند که چرا احساسات و تعلقات قومی در طول زمان پایدار می‌ماند. اهداف و دستور کارهای سیاسی نخبگان یا افراد در طول زمان در واکنش به شرایط تغییر یابنده‌ی اقتصادی و سیاسی دگرگون می‌شوند، اما تعلقات قومی اغلب در طول زمان پایدار می‌مانند (۱۴).

### برساخته‌گرایی (constructivism)

برخلاف دیرینه‌گرایان که قومیت و پتانسیل آن برای تبدیل شدن به ملی‌گرایی را یک جوهر یا ماهیت از پیش تعیین شده می‌بینند، برساخته‌گرایان ناسیونالیسم یا ناسیونالیسم قومی را امری ساخته و پرداخته شده در جریان فرایندی از تبادل معنا در میان اعضا در نظر می‌گیرند. تاریخ ناسیونالیسم نشان می‌دهد که این پدیده مدرن و متعلق به قرون اخیر بوده است و به عنوان یک برساخته‌ی اجتماعی که اهداف سیاسی و ایدئولوژیکی را تامین می‌کرده توسط نخبگان و سایر سخنگویان "ملت" خلق شده است. در ادبیات ناسیونالیسم به پدیده‌ی "ملت سازی" اغلب پرداخته شده است. به طور مثال، بندیکت اندرسون ملت را یک "اجتماع تخیلی" تعریف می‌کند که به کمک برخی تکنولوژی‌ها از جمله صنعت چاپ به طور بیناذهنی در میان افرادی که پیش از آن خود را متعلق به اجتماعات قومی، محلی، و مذهبی جداگانه‌ای می‌پنداشتند، "تصور" شده است. در جریان ساخته شدن ملت، از انواع اسطوره‌ها و افسانه‌ها به خصوص افسانه‌هایی درباره‌ی مبدأ ملت (قوم) بهره‌گیری می‌شود.

به موازات رشد دیدگاه برساخته‌گرا در علوم اجتماعی، تحلیلگران مسائل قومی در چند

دهه‌ی اخیر به طور روزافزونی از بینش‌های این دیدگاه در تبیین قومیت و جنبش‌های قومی استفاده کرده‌اند. در دیدگاه بر ساخته‌گرا ماهیت هویت‌های قومی سیال و غیرتثبیت شده از پیش فرض می‌شود. این رویکرد از جهاتی شبیه رویکرد ابزارگر است زیرا بر نقش عوامل سیاسی و اقتصادی در پدید آوردن قومیت صحنه می‌گذارد. با این همه، بر ساخته‌گرایی صرفاً به انگیزه‌های ابزاری در بر ساخته شدن قومیت تاکید ندارد و روابط و تعاملات میان اعضای گروه را عامل اصلی در حل و فصل هویت‌های قومی و بر ساخته شدن آن به شمار می‌آورد. زبان، مذهب، آداب و رسوم و سایر شناسه‌های فرهنگی و حتی جسمانی یک گروه مجموعه‌ای از منابع یا ذخایر را در اختیار اعضای گروه قرار می‌دهد تا بر پایه‌ی آن در شرایط خاصی که قرار دارند هویتی قومی یا ملی برای خود بر سازند. مردم از میان مجموعه‌ی مولفه‌های هویتی که در اختیار دارند گاه بر هویت‌های قومی خود تاکید می‌کنند، و این البته بستگی به وضعیت‌های اجتماعی خاصی یا شرایط سیاسی و اقتصادی نیز دارد.

بر ساخته‌گرایی اجتماعی، بر خلاف دیرینه‌گرایی، قومیت را ماهوی نمی‌پندارد بلکه ساخته شده در جریان تعامل اجتماعی میان افراد می‌داند و بر خلاف ابزارگرایی، تأکید خاصی بر اهداف یا انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری هویت قومی ندارد. با وجود آن که گزینه‌های نامحدودی برای هویت‌سازی موجود نیست، نفس وجود گزینه‌های گوناگون از میان مولفه‌های مختلف هویتی برای بر ساختن هویتی خاص را نمی‌توان انکار کرد. در واقع در عصر جهانی شدن و ارتباطات گسترده میان مردم با پیشینه‌های فرهنگی گوناگون، دایره‌ی انتخاب‌های هویتی برای افراد بسیار زیاد شده است. کل تاریخ ملت‌سازی در اروپا و نقاط دیگر جهان شاهدهی است بر این مدعا که چگونه به کمک مطبوعات، نظام آموزشی متمرکز و واحد، و ابزارهای دیگر یک زبان واحد به عنوان "زبان ملی" ترویج و آرام آرام هویتی ملی در میان گروه‌های بسیار متفاوتی که به گویش‌های مختلف سخن می‌گفتند و آداب و رسوم جداگانه داشتند خلق شد. در جریان فروپاشی برخی کشورها در چند دهه‌ی اخیر نیز شاهد شکل‌گیری ملت‌های جدیدی بودیم که پیش از آن هرگز خود را به عنوان ملت تصور نکرده بودند. به طور مثال، پس از فروپاشی یوگسلاوی، مسلمانان بوسنی و هرزگوین که منشاء قومی صرب دارند و به زبان صربی سخن می‌گویند، تفاوت مذهبی را عاملی برای بر ساختن یک هویت ملی نو قرار

دادند. این تلاش به خصوص پس از آن شدت گرفت که صرب‌های ارتدکس با مرزبندی میان خود و "مسلمانان" گروه اخیر را مطرود و سزاوار قوم کشی دانستند.

نظریه‌های گوناگونی را می‌توان ذیل رویکرد برساخته گرا قرار داد یا با آن مرتبط دانست، از جمله نظریه‌های انتخاب عاقلانه، نظریه گروه‌ها، نظریه رقابت، و نظریه مرزهای قومی. در نظریه‌ی انتخاب عاقلانه مردم هویتی را بر می‌گزینند که به بهترین شیوه با منافع و اهداف شخصی آنان سازگار باشد. البته، همان گونه که در دیدگاه برساخته گرا گفته می‌شود، گزینه‌های نامحدودی در برابر فرد وجود ندارد. یک سیاهپوست نیجریه‌ای نمی‌تواند به طور معقول هویت یک فرد سفیدپوست سوئدی را برای خود برگزیند. اما خارج از محدودیت‌هایی که در مجموعه‌ی گزینه‌های هویتی وجود دارد، همچنان انتخاب‌های زیادی هست که بر اساس آنها فرد می‌تواند منافع فردی خود را در هویتی که برای خود می‌سازد دنبال کند.

نظریه‌ی گروه‌ها به دو جنبه‌ی حیاتی هویت می‌پردازد: ۱- گروه‌ها چه گونه مرزهای خود را تعیین می‌کنند، ۲- گروه‌ها چه گونه از طریق مقابله با دیگران شکل می‌گیرند. هنگامی که گروهی تشکیل شد و مرزهای آن با افراد بیرون از گروه تعیین گشت، نگرش‌های مبتنی بر درون گروه و برون گروه میان گروه‌ها برقرار می‌شود. نظریه‌ی گروه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی تحت عنوان "نظریه‌ی هویت گروهی" سابقه‌ای طولانی دارد و آزمایش‌های متعددی بر آن صحه گذاشته‌اند. یکی از این آزمایش‌های معروف توسط مظفر شریف در دانشکده‌ی روان‌شناسی دانشگاه ییل در سال ۱۹۶۶ انجام شد. بیست و چهار پسر بچه‌ی ۱۲ ساله که پیشینه‌ی قومی و مذهبی یکسانی داشتند در یک اردوی تفریحی مورد آزمایش قرار گرفتند. پس از چند روز که همه‌ی این پسران با یکدیگر فعالیت‌های دسته جمعی انجام می‌دادند و معاشرت می‌کردند، به دو تیم جداگانه به نام‌های رد دویلز و بول داگر تقسیم شدند و از آن پس در همه‌ی فعالیت‌های ورزشی و مسابقه‌ها رقابت میان این دو تیم برگزار شد. به تدریج نوعی هویت تیمی (گروهی) میان اعضای هر تیم شکل گرفت به طوری که پس از خاتمه‌ی رقابت‌های ورزشی باز هم حاضر نبودند با یکدیگر معاشرت کنند و اعضای هر گروه با هم تیمی‌های خود معاشرت می‌کردند. در مواردی حتی نوعی دشمنی آشکار میان آنان پدید آمد و یکدیگر را با انواع القاب استهزاء آمیز خطاب می‌کردند (۱۵).

هنری تاجفل نیز در یک آزمایش جالب عده‌ی از افراد را که یکدیگر را اصلاً از پیش نمی‌شناختند به طور تصادفی به دو گروه تقسیم کرد و از آنان خواست درباره‌ی چند تابلوی نقاشی که اثر یک نقاش گمنام بودند نظر بدهند. او سپس بر اساس تأیید یا مخالفتی که در مورد کار هنرمند مذکور ابراز داشته بودند، افراد مورد آزمایش را به دو گروه تقسیم کرد و در معرض چند آزمون قرار داد. در آزمون‌های مذکور مشخص شد که اعضای هر گروه افراد درون گروه خود را به اعضای گروه دیگر تقریباً در همه‌ی زمینه‌ها ترجیح می‌دهند. در واقع در یک وضعیت کاملاً ساختگی و مصنوعی "هویت‌های گروهی" ظاهراً محکمی شکل گرفته بود که می‌توانست بر برداشت‌ها و رفتار افراد تأثیر بگذارد (۱۶).

در نظریه هویت اجتماعی تاجفل گفته می‌شود که هویت اجتماعی اساساً یک فرایند شناختی تمایز و مقایسه است. هنگامی که فرد عضویت خود در یک گروه (هر گروهی، حتی گروه‌هایی که به طور آزمایشی ایجاد شده‌اند) را مورد شناسایی قرار می‌دهد تحت فشار روانی قرار می‌گیرد که اعضای گروه خود را در مقایسه با اعضای گروه دیگر با دیدی مثبت بنگرد. ارزیابی مثبت از گروه خودی در مقایسه با گروه دیگر سبب می‌شود که هرچه بیشتر گروه خود را از گروه دیگر متمایز کند. این فرایند تمایزگذاری به شخص کمک می‌کند تا برتری (واقعی یا خیالی) گروه خود بر برون گروه را بر حسب برخی ویژگی‌ها یا بعد خاصی حفظ یا کسب کند. نظریه مذکور وجود تعصب درون گروهی و رقابت و اختلاف ناشی از آن را امری همیشگی در روابط بین گروهی ارزیابی می‌کند.

در مواقعی که اعضای یک گروه قومی یا مسلط دست به مقایسه گروه خودی با گروه دیگر می‌زنند وفاداری‌های درون گروهی و دگرستیزی به سهولت در میان آنان برانگیخته می‌شود. اما برعکس در مواردی که اعضای یک گروه ضعیف یا تحت سلطه گروه خود را در مقام مقایسه با گروه مسلط قرار می‌دهند اغلب اتفاق می‌افتد که آنان به سهولت در معرض تعصب درون گروهی قرار نمی‌گیرند، بلکه بر اساس باورهایی که در فرهنگ مسلط درونی کرده‌اند به توجیه روابط نابرابر موجود می‌پردازند و علیه گروه مسلط جهت‌گیری منفی نمی‌کنند (۱۷) برداشت اخیر مربوط به "نظریه توجیه نظام" است، که خود به خود بودن تعصب گروهی و دگرستیزی در همه گروه‌ها را زیر سؤال می‌برد.

بر اساس نظریهٔ هویت اجتماعی نیاز به تمایز گذاری مثبت میان خود و دیگری عامل محرک در شکل‌گیری هویت اجتماعی است. معنای این ادعا این است که هویت گروهی در میان اعضای یک گروه بلند پایه بیشتر احتمال بروز دارد. زیرا عضویت در گروه مذکور اعضا را از بیرونی‌ها به گونه‌ای مثبت متمایز می‌کند. از سوی دیگر، پدیدار شدن هویت گروهی در میان اعضای یک گروه دون پایه کمتر محتمل است. زیرا اعضا ناچارند نخست هویتی را بر محور صفات ارزشمند جایگزین خلق کنند (خلاقیت اجتماعی) یا برای تغییر چهرهٔ منفی گروه خود بجنگند (دگرگونی اجتماعی) و پس از آن عضویت خود در گروه را عاملی برای ارتقاء منزلت خود بیندارند (۱۸).

از نظریهٔ هویت اجتماعی تاجفل و ترنر انواع فرضیه‌ها را می‌توان بیرون کشید. از جمله، ریچارد لالوند (۲۰۰۲) فرضیهٔ زیر را که از نظریهٔ مذکور مشتق شده در مطالعه‌ای که دربارهٔ گروه‌های قومی در ایالات متحده انجام داده به آزمون گذاشته است: "افرادی که با درون گروه خود همانندسازی شدیدتری می‌کنند میان درون گروه خود و یک برون گروه با ربط تفاوت‌های بیشتری را ادراک می‌کنند." او برای آزمون فرضیهٔ مذکور سه عامل را در نظر می‌گیرد: ۱- قدرت و برجستگی همانندسازی درون گروهی؛ ۲- با ربط بودن برون گروه از حیث مقایسهٔ اجتماعی؛ ۳- با ربط بودن بعدی که بر حسب آن مقایسهٔ اجتماعی صورت می‌گیرد.

گونه‌ای دیگر از نظریه‌های جامعه‌شناختی که دربارهٔ پدید آمدن گروه‌های قومی ذیل رویکرد برساخته‌گرا قرار می‌گیرد نظریهٔ رقابت است. مطابق این نظریه، هویت‌های سیاسی گروه زمانی برجسته و تشدید می‌شوند که گروه‌هایی که در مجاورت هم قرار دارند، ناچار از مبارزه برای دستیابی به منابع کمیاب باشند. مبارزه برای منابع کمیاب علت شکل‌گیری گروه‌ها و نیز ناپدید شدن آنهاست و در عین حال این مطلب را توضیح می‌دهد که چرا در برخی مواقع هویت‌های گروهی مهم و در مواقع دیگر بی‌اهمیت می‌شوند. در نظریه‌ی رقابت هدف پژوهشگر توضیح شرایطی است که به موجب آن هویت‌های قومی در قیاس با هویت‌های دیگر اهمیت بیشتری می‌یابند. در کشورهای در حال توسعه و در جریان فرایند مدرنیزه شدن اغلب اتفاق می‌افتد که گروه‌های قومی در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند و بر سر منابع کمیاب اقتصادی و سیاسی به ستیزه می‌پردازند. در جریان این رقابت و ستیزه، هویت‌های قومی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و

مبنای تفکیک گروه‌ها از یکدیگر می‌شود، در حالی که پیش از شروع فرایند مذکور چنین رقابتی و ستیزه‌ی حاصل از آن اصولاً علت وجودی نداشته است.

همان‌طور که تاجفل و دیگران نیز اذعان داشته‌اند، تعصب درون گروهی با دشمنی نسبت به یک برون گروه، به خصوص زمانی که گروه مذکور رقیب فرض شود، همبستگی دارد. اما فالک در مطالعه‌ای که انجام داده است متوجه شده است که رابطه میان هویت قومی و نگرش‌های مربوط به برون گروه تا حد زیادی بستگی به برون گروه موردنظر دارد. هنگامی که اعضای گروه برون گروهی را رقیب گروه خود ببینند یا از جانب آن گروه تهدیدی را علیه خود احساس کنند، احساسات قومی هویت قومی یا نگرش‌های منفی نسبت به برون گروه مذکور همبستگی می‌یابد. اما، در مواقعی که افراد گروه برون گروهی را شبیه خود یا دوستانه ارزیابی کنند، احساسات قومی هویت قومی ممکن است با نگرش‌های مثبت نسبت به اعضای برون گروه مذکور همراه باشد (۱۹).

پیش از آن که دیدگاه برساخته‌گرا در جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی با اقبال مواجه شود، در حوزه مطالعات روابط بین قومی آثار چند انسان‌شناس از جمله ماکس گلاکمن و اونس پریچارد بر "رابطه‌ای بودن" هویت‌های قومی و نیز "ادراک از خود" گروه‌ها تأکید کرده بودند، اما کتاب بارت (۱۹۶۹) درباره "مرزهای قومی" تغییر پارادایم در این حوزه را سرعت بخشید (۲۰). بارت آن دیدگاهی درباره قدرت را که بر فرهنگ مشترک پافشاری می‌کرد مردود دانست و به جای آن رویکردی رابطه‌ای را پیشنهاد کرد که به موجب آن احساس عضویت در یک اجتماع اساساً در مقابله با هویت ادراک شده گروه‌های قومی یا نژادی دیگر شکل می‌گیرد. دیدگاه رابطه‌ای بارت با دیدگاه‌های جدیدتر در حوزه برساخته‌گرایی که هویت قومی را حاصل فرایندی از تعریف خود و برساختن مرزهای نمادین میان خود و گروه‌های دیگر می‌داند همخوانی دارد (۲۱).

در دیدگاه بارت هویت‌های گروهی از طریق سازماندهی اجتماعی "تفاوت‌های فرهنگی" ساخته می‌شوند. لذا پژوهشگر در اصل باید بر مرزها و فرایند ساخته شدن و حفظ آنها تمرکز کند. هویت‌های قومی را بر این اساس نمی‌توان دیرینی پنداشت، بلکه این هویت‌ها در جریان ترسیم مرزهای قومی و در موقعیت‌های خاص تاریخی، اقتصادی، سیاسی، و تعاملی ساخته

می‌شوند. مرزهای قومی گروه را تعریف می‌کنند نه ویژگی‌های فرهنگی‌ای که در درون مرزها قرار می‌گیرند. از این نظر، هویت‌های قومی به مثابه روابط میان گروه‌ها و نه به عنوان پدیده‌های عینیت یافته‌ای که تثبیت شده‌اند در نظر گرفته می‌شوند، زیرا مرزها در ارتباط با چیزی یا گروه دیگری است که کشیده شده‌اند.

به طور خلاصه، نظریه بارت شامل مؤلفه‌های زیر است: ۱- نقطه آغازین فهم قومیت تحلیل "فرهنگ" نیست بلکه دیدن قومیت به عنوان گونه‌ای سازمان‌دهی اجتماعی، یا همان طور که عنوان کتاب او می‌گوید، سازماندهی تفاوت‌های فرهنگی است. ۲- ریشه‌های این شکل سازمانی را نباید در محتوای فرهنگی هویت‌های قومی سراغ گرفت بلکه باید آن را در عمل دوگانه کردن و ترسیم مرزهای جداساز میان گروه‌ها یافت. براساس چنین برداشتی، تأکید از صفات فرهنگی ظاهراً "عینی" برداشته شده و بر رفتارها و گفتمان‌های مربوط به هویت و تعلق که در امر ساختن و حفظ مرزهای قومی دخالت دارند قرار داده می‌شود. ۳- همانندسازی با یک گروه قومی مبتنی بر انتساب و عمل خود انتساب کردن است، و به دلیل دارا بودن پاره‌ای ویژگی‌های فرهنگی صورت نمی‌گیرد. در نتیجه، پژوهشگر در تحلیل‌های خود باید نظر خود را به روش‌های دستکاری هویت‌ها و خصصت "موقعیتی" آنها معطوف کند.

بر پایه دیدگاه بارت و مطابق با رویکرد برساخته گرا، تغییر در شرایط اقتصادی و سیاسی می‌تواند به ظهور گروه‌های خاص یا هویت‌های متمایز بیانجامد. به طور مثال، در جریان رویدادهای پس از هفتمین انتخاب ریاست جمهوری که به پیروزی حجت الاسلام خاتمی منجر شد، گروه‌هایی با هویت‌های "دوم خردادی"، "اصول‌گرا" و غیره شکل گرفتند و نگرش‌های بسیار جدی مبتنی بر خودی و غیر خودی میان آنان پدید آمد. همچنین، گاه پدید آمدن گروه‌ها به سبب تعریفی است که دیگران از آنها به عمل آورده‌اند، بدون آن که خود در ابتدا نقشی در "ساخته شدن" این "هویت" ایفا کرده باشند. اعضای یک گروه قدرتمند در جامعه گاه گروه‌های غیر خودی ضعیف‌تر را به دلخواه خود به گونه‌ای خاص تعریف می‌کند. چنین تعریفی از یک برون گروه توانایی بالقوه زیادی برای ایجاد اختلاف و دو دستگی دارد، اما سبب ایجاد همبستگی در گروه خودی و بسیج احساسات جمعی در مقابل یک برون گروه می‌شود. در همه‌ی جنبش‌های ناسیونالیستی یا ناسیونالیستی قومی چنین بسیجی میان درون گروه



و برون گروه صورت می‌گیرد، و اصولاً برای بر ساختن یک هویت خاص نیاز به یک هویت غیر است که بتوان با نقد یا حمله به آن مبانی هویتی خودی را تقویت کرد یا ترویج داد. یکی از برداشت‌های سودمند که می‌توان از رویکرد بر ساخته گرا به عمل آورد این است که با وجود آن که تفاوت‌های زبانی و فرهنگی میان اقوام ریشه در گذشته دارد اما بسیج گروه‌های قومی در زمان حاضر تحت شرایط سیاسی و اقتصادی حاضر صورت می‌گیرد و متاثر از آن است. شرایط مذکور، حتی بدون تحریک رهبران یا فعالان گروه، می‌تواند سبب پدید آمدن یک گروه شود.

منتقدان رویکرد بر ساخته گرا اظهار می‌دارند که بدون مبانی قدیمی هویتی، هویت قومی را نمی‌توان از هیچ ساخت. در ضمن، تداوم تعلقات قومی به رغم تغییر شرایط سیاسی و موقعیت‌های اجتماعی گوناگون نشانگر دیرینه بودن قومیت و هویت برخاسته از آن است. از طرف دیگر، تأکید بر ساخته گرایان بر شکل‌گیری گروه‌های هویتی یا قومی آنها را از اهداف گروهی و دستور کارهای سیاسی رهبران و نخبگان گروه غافل کرده است. حتی در صورتی که یک تحلیل بر ساخته گرا به خوبی بتواند تشکیل گروه و چگونگی ناپدید شدن آن را توضیح دهد، اما آن چه که گروه در فاصله‌ی میان شکل‌گیری و ناپدید شدن انجام می‌دهد و چگونگی دستیابی آن به اهدافش در تبیین‌های بر ساخته گرا موضوع بررسی قرار نمی‌گیرد، و این دقیقاً خلایبی است که می‌تواند از سوی تبیین‌های ابزار گرا پر شود. به عبارت دیگر، از آنجا که بر ساخته گرایی کمتر به اهداف و نقش افراد در برانگیختن و آلت دست قرار دادن تفاوت‌های قومی می‌پردازد، نمی‌تواند به نحو شایسته‌ای از عهده‌ی تبیین مواردی بر آید که در آن استفاده‌های ابزاری از تفاوت‌های قومی در برانگیختن و شکل‌گیری هویت‌های متمایز قومی به عمل می‌آید (۲۲).

18- Ibid.

19- Aune Valk (1998). "Determinants of National Attitudes," *Languages and Cultural Contact*. 25: 51-70.

20- Daniele Conversi (2004). "Can Nationalism Studies and Ethnic/Racial Studies Be Brought Together?" *Journal of Ethnic and Migration Studies*. 30.

21- Michele Lamont and Virag Molnar (2002). "The Study of Boundaries in the Social Sciences," *Annual Review of Sociology*. 28: 167-195 (August).

22- Joirman, op cit, pp 68.

### پی‌نوشت‌ها:

1- Eric J. Hobsbawm (1992). *Nations and Nationalism since 1780: Program, Myth, Reality*.

۲- مایکل شادسن (۱۳۷۳). "فرهنگ و یکپارچگی جوامع ملی،" ترجمه کاووس سیدامامی. سیاست خارجی. ج ۸، ش ۴ (زمستان).

۳- یک نمونه بارز مشکلات میان باسک‌ها و کاتالان‌های اسپانیا با اکثریت کاستیلی این کشور است. همچنین شکاف میان چک‌ها و اسلواک‌ها در ابتدای تشکیل دولت واقعاً مستقل در این کشور پس از فروپاشی بلوک سوسیالیستی پس از چندی به فراندومی منتهی شد که طی آن کشور چکسلواکی به دو کشور مستقل چک و اسلواکی تقسیم شد.

4- Sandra F. Joirman (2003). *Nationalism and Political Identity*. London & New York: Continuum, pp 20-21.

۵- گریتز، ۱۹۶۳ به نقل از جویرمن (۲۰۰۳) ص ۲۵.

6- Joirman (2003), p 27.

۷- مهمترین اثر آنتونی د. اسمیت ریشه‌های قومی ملت‌ها (۱۹۸۶) نام دارد، و نام واکر کانر با اثر مشهورش موسوم به ناسیونالیسم قومی (۱۹۹۴) بر سر زبان‌ها افتاد.

۸- میلر، دیوید (۱۳۸۳)، ملیت، ترجمه داوود غرایاق زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی، ص ۳۰.

9- Anthony D. Smith, (1986). *The Ethnic Origin of Nations*. New York: Basil Blackwell, pp 24-25.

۱۰- کانر، واکر (۱۳۷۹). "ملی‌گرایی قومی." در مایرون وینر و ساموئل هانتینگتون. درک توسعه سیاسی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۲۴۶.

11- Joirman, op cit, pp 31-33.

12- Ibid, pp 37-42.

۱۳- به طور مثال نک: اسمیت، ۱۳۸۳ و احمدی، ۱۳۷۸. Joirman, op cit, pp 51-52.-14

Joirman, op cit, pp 62-63.-15

۱۶- آنتونی پراتکانیس، و الیوت آرنسون (۱۳۸۴). عصر تبلیغات. چاپ چهارم. مترجمان کاووس سیدامامی، محمدصادق عباسی، تهران: سروش، صص ۱۹۳-۱۹۲.

17- Leonie Huddy, (2004). "Contrasting Theoretical Approaches to Intergroup Relations," *Political Psychology*. 25, 6.